

شهر روز ابراهیمی*

چکیده

مقاله حاضر روندهای شکل‌گیری سیستم امنیت خلیج فارس پس از صدام را با تأکید بر نقش ایالات متحده و چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در این فرایند بررسی می‌کند. نگاهی تاریخی به نقش ایران در تامین امنیت خلیج فارس نشان می‌دهد که این نقش تا اندازه زیادی تابع متغیر نقش آمریکا در ساختار امنیت منطقه بوده است. اگرچه کنارگذاری ایران از سیستم امنیتی باعث فقدان مشروعیت و شکنندگی سیستمها بوده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست امنیتی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران یک سیاست دولبه‌ای (استفاده از فرایند جذب ایران در سیستم و به طور هم‌زمان تشدید فشارها بر ضد جمهوری اسلامی) بوده. روندها و چشم‌اندازها حاکی از این است که در روند شکل‌گیری ساختار جدید امنیت در منطقه به رهبری آمریکا به دلیل استمرار فقدان اعتماد در روابط ایران و بازیگران عرب منطقه و نقش مبهم و انتقالی عراق در منطقه و استمرار وابستگی شورای همکاری منطقه خلیج فارس به منطقه، همراه با تشدید چالشها در موضوع هسته‌ای ایران و بزرگ‌نمایی و ترویج سیاستهای ایران‌هراسی از سوی آمریکا، سیاست آمریکا در دوره جدید مبتنی بر سیاست «تشدید مهار ایران» در استمرار سیاستهای گذشته و شکل‌گیری سیستم امنیتی با مشارکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به علاوه عراق و کنار گذاشتن ایران می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: امنیت منطقه‌ای، هم‌گرایی منطقه‌ای، شورای همکاری خلیج فارس، سیاست مهار، سیاست خارجی آمریکا، سیاست خارجی ایران

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۵۸-۳۷.

سوال اساسی نوشته حاضر آن است که راهبرد و نقش امنیتی آمریکا در خلیج فارس (در حال حاضر) چه پیامدهای امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران داشته و جایگاه امنیتی ایران در سیستم جدید امنیت خلیج فارس به چه صورتی خواهد بود؟ سوالات فرعی به این شکل طرح می شود که آمریکا چه نقشی در وضعیت کنونی منطقه خلیج فارس ایفا می نماید؟ و ایران چه چالشهایی برای نقش مورد نظر آمریکا (خواه در دوره بوش و خواه اوباما) ایجاد می کند؟

معادلات منطقه خلیج فارس پس از جنگ سوم خلیج فارس و سرنگونی صدام به هم خورده است، هنوز هیچ سیستم امنیتی جدیدی شکل نگرفته و خلیج فارس در دوره گذار قرار دارد. پویسهای مختلف منطقه ای که بر پیچیدگیهای آن در حال حاضر افزوده و چشم انداز روشنی از وضعیت آینده به دست نمی دهد، همگی امنیت جمهوری اسلامی ایران را متاثر می سازد: حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، فرایند دولت سازی و ملت سازی عراق، آینده عراق، الگوی استقرار نظامی آمریکا در خلیج فارس در بلند مدت، نوع روابط کشورهای منطقه به ویژه عربستان سعودی با آمریکا، جهت گیری کشورهای دیگر منطقه در مقابل ایران، نقش قدرتهای خارجی در منطقه و نحوه تعامل آنها با ایران و به ویژه چالشهای اخیر به وجود آمده بین ایران و آمریکا به خصوص پس از جنگ عراق از جمله برنامه فناوری هسته ای ایران و نحوه بازی ایران و تعامل با بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای، همگی عواملی هستند که بر وضعیت امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس اثر گذار هستند.

دوره گذار دوره ای است که یک بازیگر با نوع بازی خود، هم می تواند چالشها را تبدیل به فرصت کند و هم تهدیدها را افزایش دهد. تا زمانی که سیستم امنیتی منطقه شکل نگرفته، دوره گذار امنیتی در منطقه برای همه بازیگران برای تعیین جایگاه آینده آنها در سیستم بسیار مهم و سرنوشت ساز بوده و میزان ضرر و یا سودهای آینده آنها از ترتیبات امنیتی آینده به نقش کنونی آنها در حال حاضر بستگی دارد. آیا ایران همچنان از سیستم امنیتی منطقه بیرون گذارده خواهد شد؟ آیا تهدیدهای آمریکا رفته رفته بر ضد ایران شدیدتر خواهد شد؟ آیا

کشورهای منطقه خلیج فارس همچنان واگرا عمل خواهند کرد و یا تعارض منافعشان با ایران کمتر خواهد شد؟ همه اینها از یک نظر بستگی به این دارد که جمهوری اسلامی ایران چه نقشی برای خود در ساختار در حال شکل گیری منطقه تعریف نموده و مناسبات ایران با آمریکا از یک سو و ایران با کشورهای منطقه از سوی دیگر چگونه پیش خواهد رفت. نقش منطقه ای ایران در حال حاضر آن قدر جدی و دارای اهمیت است که به نوعی با سرنوشت آن گره خورده است. فرضیه نوشتار این است که در نظام جدید در حال شکل گیری امنیت در خلیج فارس، این کشور مثل سابق در صدد کنارگذاری ایران از طریق سیاست «مهار» با حمایت متحدان منطقه ای خود بوده و این مسأله ساختار امنیتی منطقه را با چالش مواجه خواهد ساخت.

اهمیت خلیج فارس برای منطقه و ایران

منطقه خلیج فارس متشکل از ۸ کشور ایران و عراق و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است، که از بین این کشورها، ایران شاید بیشتر از همه حایز اهمیت است. این اهمیت به دلایل تاریخی، فرهنگی، جمعیتی، وسعت و ازدیاد قلمرو ساحلی آن می باشد. از این رو ملاحظه می شود که خلیج فارس از مناطق راهبردی محسوب می شود و در آن، ایران از اهمیت بالایی برخوردار است.

ایران با داشتن ۷۵۶ مایل خط ساحلی با خلیج فارس بیشترین مرز را با این آبراه مهم دارد؛ موضوعی که موقعیت ممتازی به این کشور می بخشد. بدین ترتیب، از دیرباز خلیج فارس مهم ترین آبراه ارتباطی ایران با دنیای خارج بوده است و بیش از ۹۰ درصد صادرات ایران از جمله نفت از خلیج فارس صورت می گیرد. ضمن آنکه ایران جزایر متعددی در خلیج فارس دارد که هم از دیدگاه اقتصادی و هم امنیتی برای این کشور اهمیت بسزایی دارند. منابع نفت و گاز این دریا علاوه بر نشان دادن اهمیت اقتصادی آن، ابعاد امنیتی این منابع را نیز دوچندان کرده است. سکوهای نفتی و دیگر تاسیسات اقتصادی و نظامی ایران؛ از جمله ناوگان دریایی این کشور، خلیج فارس را برای حیات آن عنصر منحصر به فردی کرده است.^۱

در اهمیت خلیج فارس برای ایران باید گفت که از دیرباز؛ یعنی از قبل از اسلام، آن یک دریای ایرانی محسوب می شد و حتی پس از اسلام نیز زمانی که حکومت مرکزی قدرتمند نبود، حکامی که در مناطق مختلف ایران بودند بر این منطقه به ویژه هرمز مسلط بوده و هرمز از دیرباز یک دهلیز آسیایی محسوب می شد.^۲ تنها در قرن ۱۶ بود که پرتغالی ها و پس از آن مدتی انگلیسی ها بر این منطقه مسلط بودند. با به وجود آمدن شیخ نشینها در قرن ۲۰ که وابسته به بریتانیا بودند همچنان ایران بر نیمی از خلیج فارس مسلط بود که هم اکنون نیز این وضعیت ادامه دارد. اگر عقب نشینی بریتانیا از خلیج فارس را نقطه عطفی بدانیم که متعاقب آن آمریکا جایگزین بریتانیا می شود، این امر در سیاستهای منطقه ای ایران نیز نقطه عطفی محسوب می شود. در واقع عقب نشینی بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱، آغاز واقعی قدرت ایران در منطقه دانسته می شود. از آن تاریخ به بعد سیاست خارجی ایران به خلیج فارس و امنیت آن متمرکز شد. نگرانی اصلی ایران در آن زمان این بود که ممکن است دشمن بتواند تنگه هرمز، مدخل اصلی صادرات نفت ایران، را به محاصره درآورد و یا اینکه یک رژیم انقلابی بتواند در جنوب خلیج فارس ایجاد گردد. با این نگرانی بود که شاه بلافاصله ۲۴ ساعت پس از خروج بریتانیا در سال ۱۹۷۱ سه جزیره راهبردی ابوموسی و تنب ها را به منظور تسهیل دفاع از خلیج فارس اعاده نمود. البته شاه برای تسهیل دسترسی به جزایر سه گانه، از ادعا بر مالکیت بحرین صرف نظر نمود. سرکوب شورش ظفار به دست نیروهای شاه نشان داد که ایران علاقه مند است قدرت مسلط منطقه شده و از طرفی حمایت کشورهای دیگر از جمله عمان و امارات متحده عربی را به دست آورد.^۳

ایران و امنیت خلیج فارس

خلیج فارس بیشتر از هر چیزی برای ایران اهمیت امنیتی و اقتصادی دارد و ایران در تمام دوره ها سعی بر این داشته که به دلیل ظرفیتهای بزرگ خود نسبت به دیگر کشورهای خلیج فارس قدرت هژمون منطقه شود. سیاست ایران زمان شاه و بسط قدرت آن به سوی عمان و سپس اقیانوس هند مؤید این نکته است. شاه به دنبال این بود که در سایه وابستگی به

آمریکا، در خلاء قدرت رقیب، نقش ژاندارمی را برعهده گیرد. به اعتقاد نگارنده، این هدف هم‌پوشی منافع ایران و آمریکا را بازتاب می‌داد؛ ایران به دنبال این بود که هیچ قدرت منطقه‌ای یا جهانی بر خلیج فارس مسلط نگردد و از طرفی آمریکا در سایه گرفتاری در جنگ ویتنام و اجتناب از هزینه‌های حضور در منطقه، ترجیح می‌داد آن را برعهده یک قدرت بزرگ منطقه‌ای واگذارد. تصور هویتی ایران از خود، به طور عمده، عامل مهمی در سیاست‌های آن نسبت به دولت‌های عرب خلیج فارس بوده است. عرب‌ها (چه در زمان شاه و چه پس از آن) از برتری نظامی ایران نگرانی داشته‌اند. ایرانی‌ها به دلیل موقعیت ممتاز تاریخی و جغرافیایی‌شان در منطقه همواره ادعای قدرت منطقه‌ای - اگرچه بدون دخالت در امور داخلی همسایگان خودشان - داشته‌اند.

وقوع انقلاب اسلامی ایران، نقطه عطفی در سیاست خارجی ایران در منطقه خلیج فارس و همچنین در راهبرد آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. در اهمیت انقلاب در این خصوص همین بس که عمده تحولات در راهبرد آمریکا و نیز در روابط ایران با آمریکا و روابط ایران با کشورهای همسایه خود در خلیج فارس متأثر از این رخداد بوده است. در واقع، اولین سیستم امنیتی ایران پس از ورود آمریکا به خلیج فارس و شکل‌دهی نظم آمریکایی به جای نظم بریتانیایی با انقلاب اسلامی ایران فروپاشید. آمریکا نه تنها یکی از ستون‌های قدرتمند خود در منطقه را از دست داد، بلکه ایران بیش از همه نقش ضد منافع آمریکا در منطقه را برعهده گرفت. از طرف دیگر انقلاب اسلامی ایران شوک‌های پی‌در پی را در منطقه خلیج فارس و فراتر از آن صادر کرد. دولت‌های خلیج فارس اگر در سابق خود را با برتری نظامی شاه مواجه می‌دیدند، هم‌اکنون خود را با بی‌ثباتی داخلی ناشی از نگرانی از گسترش ارزشها و ایده‌های اسلامی و انقلابی مواجه می‌دیدند؛ با این نگرانیها آنها در پی همبستگی جدیدی، که بعدها به تشکیل «شورای همکاری خلیج فارس» در سال ۱۹۸۱ منجر شد، و نیز همکاری بیشتر با قدرتهای خارجی از جمله به آمریکا برآمدند. پس، انقلاب تأثیری تعیین‌کننده در تحولات روابط ایران با آمریکا، کشورهای عرب خلیج فارس و نیز مناسبات کشورهای منطقه با آمریکا و منازعات بعدی که به جنگ تحمیلی منجر شد، داشت.

سیاست موازنه قوا در دهه ۱۹۸۰

متعاقب شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ایالات متحده سیاست موازنه قوا در خلیج فارس را دنبال کرد که در پی به تحلیل بردن قدرت ایران و عراق بود. برای عربستان سعودی این راهبرد مطلوب بود. در سیاست موازنه قوا ایالات متحده بین ایران و عراق، عربستان سعودی به عنوان تنها ستون باقی مانده از سیاست دوستونی آمریکا، از سوی ایران خطر بیشتری را احساس نمود و برای مهار فرایند صدور انقلاب اسلامی به عراق نزدیک شد. اگرچه عربستان سعودی در آغاز جنگ اعلام بی طرفی کرد، ولی در واقع به شیوه های مختلف به عراق کمک نمود؛ به عنوان مثال در طی هشت سال جنگ، عربستان سعودی مبلغ ۲۵ میلیارد دلار وام و کمکهای مالی با بهره پایین به عراق اعطا نمود. این کشور همچنین بخشی از تولید خود در حوزه های نفتی منطقه بی طرف عربی (عربستان - عراق) را به عراق اختصاص داد و یک خط لوله نفتی برای انتقال نفت عراق از طریق خاک خود احداث نمود.^۴

عربستان سعودی در سال ۱۹۸۱ به همراه کشورهای کوچک منطقه برای موازنه قوا در برابر ایران و عراق، شورای همکاری خلیج فارس را با تشویق آمریکا تاسیس کردند. اگرچه جنگ ایران و عراق از زمان شروع تا آتش بس در سال ۱۹۸۸ دغدغه اصلی این شورا بود، ولی نگرانیهای امنیتی اعضا از اواخر سال ۱۹۸۱ بیشتر متوجه تهران شد. در آن زمان کاملاً آشکار شده بود که عراق قادر به شکست ایران نیست. ایالات متحده برای برقراری امنیت مورد نظر خود در منطقه ضمن هم سوئی و نزدیکی به کشورهای کوچک خلیج فارس به محوریت عربستان سعودی، با توجه به اینکه هنوز هیچ حضور مستقیمی در منطقه نداشت، به عراق نزدیک شده و حمایت های مالی و اطلاعاتی از عراق در جنگ به عمل آورد. به رغم ادعای مقامات آمریکایی مبنی بر عدم دخالت مستقیم در تحریک عراق برای حمله به ایران، واقعیت این است که نه تنها حمله عراق به ایران با موافقت آمریکا صورت گرفت، بلکه جنگ هم سو با راهبرد رییس جمهور جدید آمریکا، رونالد ریگان، در چارچوب رهنامه رامبو در قبال کشورهای جهان سوم مبنی بر تحمیل نوعی جنگ های بدون پیروز بر آنان برای بن بست کشاندن انقلابیانشان بود.^۵ در واقع ایالات متحده با نزدیکی به عراق، از راهبرد موازنه قوا

پیروی می کرد. مقامات آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که هم عراق و هم ایران منافع آمریکا در منطقه را به چالش می کشند و از این رو آنها ناگزیر بودند هر قدرتی که توان آن به تحلیل می گرایید، برای جبران موازنه قدرت، خود را به آن نزدیک نمایند. این سیاست برای کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس و نیز عربستان سعودی نیز جذاب بوده است. آمریکا در تمام مراحل جنگ تاکید می کرد که هیچ یک از طرفین جنگ نباید پیروز شوند. حتی مک فارلین در مذاکراتش در تهران بر این اصل تاکید کرد. وی در گزارشی که در خرداد ۱۳۶۷، بلافاصله پس از سه ساعت و نیم گفتگو از تهران به واشنگتن مخاطره کرد، در این خصوص خاطرنشان کرد: «من توضیح دادم که سیاست ما آن است که برای پایان دادن به جنگ تلاش کنیم و از پیروزی هیچ یک حمایت نکنیم.» مک فارلین در ادامه گزارش خود می گوید که به طرف ایرانی گفته است آمریکا از پیروزی ایران به علت اینکه نگران مقاصد آن کشور در خاورمیانه است، حمایت نمی کند. وی در گزارش خود تاکید کرد: «من گفتم شما باید درک کنید که ما آماده نیستیم به شما سلاحهایی بدهیم که شما را قادر به پیروزی در جنگ بکند.»

اتخاذ این سیاست به دلایل مختلفی انجام می گرفت. اگر ایران و یا عراق قادر می شدند به تسلط منطقه ای در خلیج فارس دست یابند، این امر برای اهداف و منافع آمریکا مطلوب تلقی نمی شد. بنابراین هدف اولیه و بلندمدت ایالات متحده و متحدان آن را باید در جلوگیری از وقوع چنین فرایندی دانست. آنها می توانستند به اهداف خود از طریق توازن منطقه ای که از طریق توازن بین ایران و عراق به انجام می رسید، دست یابند. در نتیجه جنگ ایران و عراق منجر به شکل گیری شرایطی شد که دو کشور با خنثی کردن ابزار و شاخصهای قدرت ملی خود در توازن قوا قرار می گرفتند. بر این مبنا غرب به سوی هر کشوری که توان کمتری داشت متمایل می شد و از آن حمایت به عمل می آورد. ^۶ ایالات متحده که در اواخر دید عراق قادر به شکست ایران نیست، برای پایان دادن به جنگ وارد عمل شد و در سال ۱۹۸۷ نیروی دریایی خود را وارد خلیج فارس کرد. نیروی دریایی آمریکا که بنا به تقاضای کویت برای حفاظت از کشتیهای نفتی وارد خلیج فارس شده بود، در نهایت با نیروی دریایی ایران درگیر شد. سرانجام در سال ۱۹۸۸ دو کشور ایران و عراق آتش بس برقرار کردند. لازم به ذکر است

که ایالات متحده در طول دهه ۱۹۸۰ به رغم اینکه با ایران خصومت می‌ورزی، هم‌زمان با در نظر داشتن جایگاه مهم ایران، به ویژه بانگرانی از نفوذ شوروی، در چند مرحله در پی مدیریت روابط خصومت‌آمیز خود با ایران برآمد و حتی سیاست نزدیکی به ایران را در پیش گرفت. در اواسط دهه ۱۹۸۰ در طی حکومت ریگان برخی از اقدامات برای بهبود روابط با ایران اتخاذ شد، ولی این تلاشها با افشای جریان مک‌فارلین و ایران کنترانا تمام ماند.^۷

در اوایل دهه ۱۹۹۰ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حمله عراق به کویت و شروع جنگ دوم خلیج فارس تحولات دیگری را رقم زد که هم نمایانگر فرصت‌های ایران و هم چالش‌های ایران در امنیت خلیج فارس هم در ارتباط با همسایگان و هم آمریکا است.

دهه ۱۹۹۰ و سیاست مهار دوجانبه

حمله غیرمنتظره عراق به کویت متعاقب اختلافات این کشور با کویت و عربستان سعودی و پیش‌بینی نادرست صدام حسین مبنی بر اینکه آمریکا بی‌طرف باقی خواهد ماند، به یک دهه تحولات پس از آن، که بیشتر فرصت برای آمریکا ایجاد کرد، دامن زد. ایالات متحده که هم‌اکنون امنیت خلیج فارس برایش با اهمیت‌تر از سابق شده بود، دیگر نیازی به حمایت از ایران یا عراق تحت عنوان موازنه قدرت نیازی نداشت. از طرف دیگر حمله عراق به کویت نشان داد که پس از جنگ سرد، در غیاب شوروی، این حکومت‌های تجدیدنظر طلب منطقه‌ای هستند که منافع آمریکا را به چالش می‌کشند. بر همین اساس بود که ایالات متحده در قبال تهاجم عراق به کویت عکس‌العمل نشان داد و عملیاتی تحت عنوان «توفان صحرا» را برای آزادسازی کویت با حمایت متحدان و با هماهنگی اعضای شورای امنیت انجام داد. جمهوری اسلامی ایران در این جنگ سیاستی بخردانه و منطقی پیش گرفت. به رغم ۸ سال جنگ تحمیلی بر ضد ایران از سوی عراق، ایران سیاست بی‌طرفی را پیش گرفت و از موضع کشورهای عربی برای خروج عراق از کویت حمایت کرد. این تحولات الزاماتی برای ایران داشت؛ درسی که ایران از دو جنگ در منطقه خلیج فارس گرفت آن بود که ایران برای مقابله با تجاوز احتمالی کشورهای منطقه بایستی از نظر دفاعی به خود متکی باشد. همچنین وضعیت

و شرایط جدید، ایران را ترغیب نمود که با سرعت بیشتری به بهبود روابط با همسایگان منطقه ای خود پردازد. اما برخلاف اقدامات مبتنی بر اعتمادسازی ایران در دوره هاشمی رفسنجانی و سیاستهای عمل گرایانه در خلال جنگ خلیج فارس، ایران به صورت رسمی همراه با عراق تحت سیاست مهار دوجانبه کلینتون قرار گرفت. گزارش راهبردی آمریکا در سال ۱۹۹۳ که براساس آن رهیافت آمریکا در طول دهه ۱۹۹۰ مبتنی بر مهار دوجانبه شد، دارای چهار گزاره عمده بود:

۱. هم عراق و هم ایران دشمن منافع آمریکا در خاورمیانه بوده و به طور ضمنی حتی تا آینده نامشخص دشمن باقی خواهند ماند(عراق تهدید فوری است)؛
۲. ایران تهدید جدی و پیچیده (و بلندمدت) به منطقه است؛
۳. تعقیب امنیت از طریق موازنه ایران و عراق علیه یکدیگر غیر موثر، خطرناک و غیر ضروری است؛

۴. ائتلاف جنگ دوم خلیج فارس را می توان با دفاع از منطقه بر ضد تهدیدهای ناشی از دو کشور ایران و عراق سرپا نگه داشت.

گزاره پنجم که رسماً اعلام نشد، آن بود که اغتشاش و قیام در عراق باعث تضعیف رژیم صدام حسین خواهد شد. از این رو راهبرد آمریکا قرار دادن این رژیم ضعیف در سندان یک معما بود؛ اگر صدام عراق را با اجرای کامل قطعنامه های آتش بس پس از جنگ خلیج فارس تضعیف نماید، در این صورت ممکن است ژنرالهای عراق او را خلع ید و برکنار نمایند؛ و اگر این کار را نکند، کاربرد دراز مدت تحریمهای اقتصادی ممکن است منجر به موج قیام عمومی شده و در نهایت رژیم او را سرنگون نماید. در این جهت کلینتون در دوره اول حکومت خود از راهبرد «مهار متری» پیروی کرد که شامل سه عنصر بود: ۱. درخواست رعایت قطعنامه های شورای امنیت؛ ۲. حمایت بشردوستانه از مردم عراق؛ و ۳. تضمین اجرای قطعنامه های سازمان ملل و تدابیر بازرسی؛ مادامی که رژیم صدام پابرجاست تا موقعیتی نباشد که بتواند همسایگانش را تهدید کرده و یا مردم خود را سرکوب نماید.

حکومت کلینتون در طی این ارزیابی راهبردی مطرح کرد، چالشی که آمریکا با آن

از سوی ایران مواجه می‌شود، مشکل‌تر و پیچیده‌تر (و بلندمدت) است. علاوه بر آن، موجودیت تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق و فقدان آن علیه ایران، موازنه منطقه‌ای را به نفع ایران تغییر داده است. در پاسخ به این شرایط حکومت کلینتون در برابر ایران سیاستی تحت عنوان «مهار فعال» را مغایر با مهار متری عراق طرح‌ریزی کرد. معنای ضمنی این سیاست آن بود که آمریکا نه ممکن است با ایران رودررو شود، و نه ممکن است روابط خود را با ایران عادی کند؛ مادامی که ایران سیاست‌های هدفمند خود را تغییر ندهد. اگرچه براساس این راهبرد آمریکا ممکن است سیاست‌گفتگوی رسمی را از طریق نهادهای رسمی پیش ببرد، ولی تا زمانی که تغییرات مورد نظر در رفتار ایران مشاهده نشود، این کشور را تحت فشار قرار داده و از نظر اقتصادی منزوی خواهد ساخت.^۸ در واقع جنگ دوم خلیج فارس نقطه عطف دیگری در راهبرد آمریکا و کشورهای خلیج فارس محسوب می‌شود. در این دوره ایالات متحده، حضور مستقیم و نظامی خود در منطقه را افزایش داد. دولت کلینتون پس از شکست سیاست موازنه قدرت، سیاست نوینی را برای غلبه بر بی‌ثباتی داخلی در منطقه و تهدید منافع ملی آمریکا اتخاذ کرد. آمریکا به دنبال طرح دیدگاهی در خصوص نظام جهانی بود که متضمن موازنه قدرت ویژه‌ای بوده و در جهت منافع متحدان آن در منطقه عمل نماید.

در یک جمع‌بندی از اوایل دهه ۱۹۹۰ خطوط اصلی سیاست‌های جدید راهبردی آمریکا در کل خاورمیانه و نیز خلیج فارس آشکار شد. همچنان که ریچارد مورفی پس از پایان جنگ سرد اظهار داشت: «ما در خلیج فارس تنها برای دفاع از کشورهای کوچک خلیج فارس حضور نداریم، هدف ما تضمین دسترسی اقتصادهای جهان به نفت خلیج فارس است. ما در این مورد به صدام اعتماد نکردیم و به ایران نیز اعتماد نخواهیم کرد.»^۹ ایران به دلیل مخالفت با حضور آمریکا در منطقه و نیز ادعای آمریکا مبنی بر حمایت از تروریسم و مخالفت با فرایند صلح، تهدید محسوب می‌شد. عراق نیز علاوه بر تهدید نظامی (و فوری) برای همسایگانش بود. واکنش آمریکا در قبال این تهدید، از دو بخش تشکیل شده بود: اول آنکه اعلام می‌کرد ناگزیر از تداوم حضور نظامی خود در منطقه خلیج فارس است. حمله عراق به کویت موجب شده بود تا واشنگتن به نادرستی تصورات پیشین خود پی ببرد؛ تصوراتی که برتری نظامی اسرائیل در

خاورمیانه را بازدارنده می‌دانست. رژیم‌های پادشاهی خلیج فارس دریافتند که در مواجهه با قدرتهای غالب منطقه‌ای به ویژه عراق که مایل به به کارگیری زور در تنظیم مجدد ساختار منطقه بود، ناتوان و ضعیف هستند. امنیت رژیم‌های شیخ نشین و حفظ نظم خاورمیانه به گونه‌ای که با وضعیت آنان تناسب داشته باشد، تنها توسط آمریکا تضمین می‌شد و این نوعی هم‌زیستی به شمار می‌آمد که مبین هم‌سویی منافع و نیازها بود. هنگامی که سیاست دیرین آمریکا در حفظ اسرائیل در منطقه در معرض خطر قرار گرفت، دومین سیاست خارجی این کشور با «مهار دو جانبه» خود را نمایان ساخت. هدف عمده سیاست مذکور تضعیف توانایی‌های نظامی و اقتصادی دو کشور ایران و عراق بود. در ادامه آمریکا با استفاده از نیروهای نظامی، نوعی حاکمیت محدود را به عراق تحمیل و این کشور را مجبور به پذیرش یک رشته از سیاستهای تحریمی در حوزه‌های تجاری و سرمایه‌گذاری کرد.^{۱۰}

۱۱ سپتامبر: تلاش برای کنارگذاری ایران از سیستم امنیتی

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برج‌های سازمان تجارت جهانی و نیز برخی از نهادهای مهم مثل وزارت دفاع مورد حمله قرار گرفت. بلافاصله پس از این حمله انگشت اتهام به سوی گروه القاعده مستقر در افغانستان نشانه رفت. با این حادثه عمده تحلیلگران به نتایج ناشی از آن به ویژه در سیاست خارجی آمریکا نظر دوختند. این حادثه پس از خود، خاورمیانه و خلیج فارس را در مرکز سیاستها و راهبرد جهانی آمریکا قرار داد؛ چرا که همه افراد و مسببین این حادثه از خاورمیانه و به ویژه که ۱۵ نفر از ۱۹ نفر آنها از اتباع عربستان سعودی بودند. این حادثه فرصتی برای زمامداران آمریکایی فراهم کرد که سیاستهای سابق آمریکا را مورد بازنگری قرار دهند. آنان با انتقاد از مداخلات دولت کلینتون در جلوگیری از اقدامات تروریستی به ویژه در خاورمیانه، رهنامه جدیدی را مطرح ساختند که عناصر آن مبارزه با تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی و به ویژه «حملات پیش‌دستانه» بود. در ارتباط با تاثیر ۱۱ سپتامبر بر راهبرد آمریکا، در اینجا هدف این است که بدانیم این راهبرد چه تحولاتی در خلیج فارس به وجود آورد و چگونه بر تعامل ایران در منطقه و نیز آمریکا تاثیر گذاشت؟ در اینجا ضروری است قبل از اینکه

به نتایج ۱۱ سپتامبر و تاثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران بپردازیم، به این نکته مهم اشاره کنیم که چرا اصولاً این حادثه رخ داد و به عبارتی پیوند آن را با تحولات پیشین بیان کنیم.

همچنان که گفته شد، جنگ خلیج فارس نقطه عطفی در روابط کشورهای خلیج فارس و نیز آمریکا تلقی می شود؛ زیرا ایالات متحده پیش از آن حضور محسوسی در منطقه نداشت. تا قبل از جنگ دوم خلیج فارس کشورهای عربی خلیج فارس از سیاست «موازنه قدرت» پشتیبانی می کردند، و با اذعان به تهدیدهای جدید و یا تصور تهدید از سوی ایران و به ویژه عراق، از حضور آمریکا استقبال نمودند. ایالات متحده پس از آن از یک طرف سعی کرد به فرایند صلح خاورمیانه بپردازد که از پیمان اسلو شروع شده و کماکان با «نقشه راه» جرج بوش و طرح «دو دولت» اوباما ادامه دارد و از طرفی سعی کرد با تضعیف قدرت ایران و عراق و در نقطه مقابل آن تقویت متحدان خود، یک سیستم امنیتی جدید را ایجاد کند.

این سیاست به موفقیت نسبی دست یافت؛ تقویت متحدان، ایجاد پایگاههای نظامی و دسترسی به بنادر، تقویت اسرائیل با تضعیف عراق، ولی دهه ۱۹۹۰ گواهی چالشهای ایجاد شده برای آمریکا است که این چالشها به طور عمده از نوع جدید بوده است. همچنان که جویدیت یافه بیان می کند، احساس خوشایند از حضور نیروهای آمریکا در منطقه تا یک دهه پس از آزادسازی کویت دوام نیاورد. هرچند این کشورها از نیاز خود نسبت به حمایت و نظارت آمریکا آگاه بودند، اما از زندگی در سایه یک ابرقدرت احساس خوشنودی نمی کردند. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به اتحاد ایجاد شده از سوی آمریکا علیه عراق برای اخراج این کشور از کویت خوشامد گفتند، اما دولتهای منطقه به ویژه عربستان سعودی به خاطر میزبانی از نیروهای نظامی آمریکا و صرف بودجه کشور برای تسلیحات گران قیمت نظامی، مورد انتقادات داخلی قرار گرفتند. چنین انتقادهایی در سالهای آخر دهه ۱۹۹۰ تشدید گردید که شامل احساسات ضدآمریکایی در کشورهای خلیج فارس از جمله کویت هم می شد. علاوه بر این، کشورهای خلیج فارس نگرانی چندانی از ناحیه ایران احساس نمی کردند. این کشورها به علاوه امکان هرگونه حمایت ایران از ترویسسم و یا تهدید آن را درپرتوگسترش فن آوری موشکی که قادر به حمل کلاهکهای بیولوژیک و شیمیایی باشد، مردود می کردند. کشورهای

شورای همکاری خلیج فارس همچنین به پیش بینیه‌های نامطلوب در مورد خطر مسلح شدن ایران به بمب اتمی را هرگز اهمیت نمی‌دادند.^{۱۱} یکی از عوامل مهم این وضعیت به سیاستهای ایران طی دهه ۱۹۹۰ بر می‌گردد که جمهوری اسلامی ایران در این دوره با تجربه جنگ ۸ ساله به تدریج به سوی بهبود روابط پیش رفت و روی کار آمدن آقای خاتمی در سال ۱۳۷۶، نقطه عطفی در گسترش روابط ایران با کشورهای منطقه شد.

تمرکز ایران در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس بر عربستان سعودی بوده است. خرازی، وزیر وقت امور خارجه، با هدف ایجاد فضای اعتماد بین ایران و دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، قبل از نشست کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران به این کشورها سفر کرد. در راستای گسترش روابط بین ایران و عربستان سعودی، شاهزاده عبدا... در نشست سازمان کنفرانس اسلامی در تهران مساعدت تاریخی ایران به تمدن اسلامی تمجید به عمل آورد. دو دولت یک کمیسیون همکاری مشترک ایجاد کرده و یادداشت تفاهمی را در زمینه پیشبرد و فعالیتهای بخش خصوصی در اقتصاد یکدیگر امضا کرده و موافقت کردند که منازعه بین ایران و امارات متحده عربی توسط ابزارهای مسالمت آمیز حل و فصل شود. در ادامه این سیاستها، ایران به لغو ویزا برای سفر اتباع عربستان به ایران پرداخت و سعودالفصیل از خاتمی برای دیدار از این کشور دعوت به عمل آورد.^{۱۲} از طرف دیگر ایران به مدیریت مطلوب اختلاف خود با امارات متحده که از زمان هاشمی رفسنجانی شروع شده بود پرداخت، این نگاه به ایجاد روابط اقتصادی منجر شد. از دوره دوم دولت رفسنجانی، ایران در امور خدمات بانکداری و تجارت با امارات متحده همکاری نمود و پس از آن در فعالیتهای منطقه آزاد تجاری جبل علی به مشارکت پرداخت.

در واقع تحولات دهه ۱۹۹۰ اگرچه موفقیت نسبی برای آمریکا به ارمغان آورد، ولی موجد چالشهایی نیز شد. بزرگ‌ترین چالش، ظهور رادیکالیسم اسلامی به ویژه در عربستان سعودی، و تحولات مثبت روابط ایران با اعراب بوده است. مشکلات عراق نیز طی یک دهه تحریمهای بین‌المللی افکار عمومی را علیه آمریکا و اسرائیل شورانده بود که نتیجه آن گسترش افکار رادیکالی بود. همه اینها می‌رفت که به تدریج سررشته تحولات را از دست

آمریکا خارج کند، به علاوه اینکه به تدریج ائتلاف ایجاد شده در جنگ دوم خلیج فارس از طریق همکاری برخی قدرتهای بزرگ به ویژه روسیه و چین و برخی از کشورهای اتحادیه اروپایی مثل فرانسه به تحلیل می‌گرایید. حوادث ۱۱ سپتامبر فرصتی بی‌نظیر برای مقامات نومحافظه کار کاخ سفید فراهم کرد که برای پیشبرد سیاستهای هژمونی خود گام بردارند.

سوال این است که این حادثه چه تاثیری بر ایران گذاشت؟ محکومیت این حادثه از سوی جمهوری اسلامی ایران و اعلام هم‌دردی با قربانیان آن فرصتی برای بهبود روابط ایران و آمریکا پدید آورد، ضمن آنکه ایران برای شکست طالبان همکاری فراوانی به عمل آورد. برخی بر این عقیده بودند که «ایران از مدتها پیش به دنبال سرنگونی طالبان بوده، لذا پشتیبانی از تلاشهای آمریکا برای سرنگونی آن به نفع منافع ملی ایران بوده و ضرورتاً به معنای تلاش جدید برای نزدیک شدن به آمریکا نبوده است.»^{۱۳} با این حال پس از شکست طالبان فشارهای آمریکا نسبت به ایران تشدید شد. پاداش همکاری به سرعت از سوی بوش مشخص شد؛ قرار گرفتن ایران در «محور شرارت» به جای «دولت یاغی» که آمریکایی‌ها از سالهای قبل در برابر لقب شیطان بزرگ، به ایران لقب داده بودند. در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ مقامات آمریکا افزودند که مدارکی حاکی از حضور برخی از عناصر القاعده در ایران وجود دارد که به خاک ایران پناهنده شده‌اند، اگرچه شواهدی دال بر این امر وجود ندارد. همچنین، اتهامات آمریکا در زمینه حمایت ایران از تروریسم یا تلاش برای دستیابی به توان نظامی هسته‌ای تشدید گردید. به عبارت دیگر، نومحافظه‌کاران همچون اسلاف خود حاضر نشدند که نقش ایران را در امنیت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بپذیرند. نگرانی ایران از حمله نظامی چه از طرف آمریکا و چه از طرف اسرائیل و چه به طور مشارکتی در این دوره نگرانی غالبی بود که بر فضای روابط سنگینی می‌کرد. به جای کوتاه شدن دیوار بی‌اعتمادی بین دو کشور، به علت اینکه بوش گزینه نظامی را همچون شمشیر دموکلس بر سر ایران برافراشته بود، بی‌اعتمادی گسترش یافت. در این شرایط باراک اوباما با اعلام سیاست تغییر و از جمله با دستور کار قرارداد مذاکره مستقیم با ایران بدون پیش شرط به روی کار آمد.

سیاست «تغییر» اوباما و چشم انداز امنیت خلیج فارس

عمده طرح‌های آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس در دوره بوش به رغم شعارهای بلند پروازانه عقیم ماند. آمریکا به مثابه یک نیروی مداخله گر خارجی با اقدامات سخت افزاری و نرم افزاری خود باعث شد که مقاومت محلی در منطقه و نیز مقاومت جهانی شکل بگیرد. این امر چیزی بود که قبل بسیاری از نواقعی گرایان از جمله کنث والتز هشدار داده بودند که در صورت تلاش نومحافظه کاران برای تبدیل شدن به قدرت هژمون، آمریکا با مقاومت قدرتهای دیگر مواجه خواهد شد و ممکن است آمریکا از هژمون به یک قدرت معمولی تبدیل شود. آمریکا اگرچه توانست در جغرافیای خاورمیانه بزرگ رژیمهای طالبان و صدام را سرنگون نماید، ولی در بازسازی هر دو با چالش گسترده ای مواجه شد. هزینه های سرسام آور حمله به عراق و تلفات نزدیک فراوان ارتش آمریکا، مخالفت نزدیک ترین متحدان آمریکا در منطقه با اقدامات مداخله گرایانه در امور محلی بازیگران منطقه ای، مخالفت بزرگ ترین متحدان اروپایی و در رأس آنها آلمان و فرانسه با حمله آمریکا به عراق و بالاخره گسترش نفوذ ایران در حوزه جغرافیای سیاسی خاورمیانه و به ویژه در حوزه شرق خاورمیانه میراث به جا مانده بوش برای باراک اوباما بود. در چنین وضعیتی بود که باراک اوباما با شعار تغییر توانست بر رقیب جمهوری خواه خود پیروز شده و به کاخ سفید راه یابد. راه یابی اوباما به کاخ سفید آشکارا نشان دهنده ناکامی اهداف بلند پروازانه بوش و روی گردانی افکار عمومی ملت آمریکا و ملت‌های دنیا از سیاست‌های یک جانبه گرایانه و رهنامه نومحافظه کاران بود.

با وجود این، سیاست‌های باراک اوباما طی یک سالی که از راه یابی او به کاخ سفید می گذرد، بیشتر بیانگر تغییر تاکتیک است تا تغییر راهبرد. شرایط عینی اوباما را مجبور کرده است رویکرد مشخص امپریالیسم را تغییر دهد بدون اینکه بخواهد مسیر عمومی آن را تغییر دهد. همچنان که شن جونز، یک نویسنده سوسیالیست، بیان می کند: «در حال حاضر قدرت اوباما در این است که ضعف عینی کنونی را «تغییر در سیاست» بنامد بدون اینکه هیچ سیاستی را بطور جدی تغییر دهد.»^{۱۴} به عنوان مثال، اگرچه به ظاهر آمریکا در حال خروج از عراق است، ولی گزارش ماه ژوئن سال ۲۰۰۹ پنتاگون نشان می دهد که در دوره ریاست جمهوری

اوباما ما شاهد ۲۳ درصد افزایش «پیمانکاران امنیتی خصوصی» در عراق و ۲۹ درصد افزایش آن در افغانستان بودیم.^{۱۵} با این وضعیت اوباما به رغم عقب نشینی نیروهای رسمی نظامی آمریکا از عراق به دنبال آن است که تداوم نظام کنونی را تضمین بخشد. اهدافی که نومحافظه کاران در خلیج فارس و خاورمیانه مبنی بر مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم به طور اعلامی بیان می داشتند، همان را دموکراتها هم بیان کرده و خود را متعهد به آن نموده اند، منتهای مراتب تغییر در ابزارها و نحوه مواجهه با آنها بیشتر مد نظر است تا هر چیز دیگر.

در این دوره به نظر می رسد با توجه به مشکلات و هزینه های پیش آمده برای آمریکا در جنگ عراق و رکود مالی این کشور و تسری آن به جهان، ایالات متحده لزوماً قادر به ادامه سیاستهای بوش به شکل سخت افزاری نیست. از این رو اوباما و مجموعه دموکراتها سعی دارند همان اهداف نومحافظه کاران را با ابزارهای نرم پیش ببرند؛ به عنوان مثال، اگر در مقابله با برنامه های صلح آمیز هسته ایران نومحافظه کاران بیشتر بر سیاست «چماق» تکیه داشتند، اوباما و تیم وزارت خارجه و دفاعی او بیشتر بر سیاست «هویج» تکیه کرده اند. آنان به جای برقراری پیش شرط در مذاکره با ایران از گفتگوی مستقیم با ایران بر سر طیفی از موضوعات طرفداری می کنند، ولی این امر بدان معنا نیست که تغییر زیادی را نسبت به دوره بوش شاهد باشیم، بلکه برعکس سیاستهای «مهار» به این آسانی کنار گذاشته نخواهد شد، و در صورتی که روند تعامل با ایران به نتیجه نرسد، تمایل به سیاست مهار از سوی دموکراتها افزایش خواهد یافت^{۱۶} و آنها درصدد خواهند بود که به سیاستهای تحریم در شکل جهانی خود مشروعیت بیشتری دهند. واقعیات به وجود آمده پس از جنگ عراق باعث شده که دموکراتها به جای اهداف و آمال بلند پروازانه، رهیافت عمل گرایانه تری در مواجهه با موضوعات منطقه پیش بگیرند. فروپاشی دو رژیم دشمن ایران در دو جبهه شرقی و غربی باعث شد که در موازنه قدرت منطقه ای ایران بزرگ ترین بازیگر شده و به موازات مبارزه آمریکا با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی به شکل نرم افزاری (مثل طرح خاورمیانه بزرگ نومحافظه کاران) جمهوری اسلامی ایران هم از ابزارهای نرم افزاری در کل حوزه جغرافیایی خاورمیانه بهره برداری نماید.

بسیاری از مقامات و تحلیلگران آمریکایی و اعراب در ارتباط با ظهور ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای در فردای جنگ عراق اشتراک نظر دارند^{۱۷} آنها معتقدند که با فروپاشی عراق، دیگر قدرت موازنه‌گر در مقابل ایران حداقل تا یک دهه وجود نخواهد داشت.

دلایل ظهور قدرت ایران به غیر از فروپاشی قدرت عراق، حاکمیت شیعی در عراق و پیوندهای گسترده آن با ایران از دهه‌ها قبل، به هم خوردن توازن شیعی-سنی در عراق و کل منطقه است. کاربرد جدید قدرت نرم افزاری در کل جغرافیای خاورمیانه از عراق تا کرانه‌های مدیترانه هم حائز اهمیت است. به اعتقاد یک تحلیلگر برجسته مصری، «جنگ عراق ایران را تا سواحل مدیترانه نزدیک کرد»^{۱۸} یک مقام سابق وزارت امور خارجه مصر با اذعان به افزایش نفوذ ایران می‌گوید: «تا قبل از جنگ عراق ما به ایرانی‌ها می‌گفتیم که در قضیه فلسطین شما چه کاره هستید؟ حالا برعکس ما مجبوریم که به آنها گوش دهیم و آنان بازیگر بزرگی در امور فلسطین شده‌اند»^{۱۹} همچنین برخی عقب‌نشینی آمریکا از عراق را گسترش مجدد نفوذ ایران در عراق تلقی می‌نمایند. تعامل گسترده ایران با نیروهای مقاومت اسلامی در منطقه، ایجاد اعتمادسازی با کشورهایی مثل عمان، قطر و بحرین، و مقاومت در برنامه صلح آمیز هسته‌ای، خود نفوذ گسترده جمهوری اسلامی را نشان داد و منجر به این شد که در نهایت اوباما به این امر اذعان نماید که قدرت تغییر معادلات ایران را نداشته و اینکه برای موفقیت خود در خاورمیانه نمی‌تواند نقش موثر ایران را انکار نماید.

در دوره باراک اوباما با اعلام آمریکا مبنی بر خروج از عراق تا سال ۲۰۱۱، جمهوری اسلامی ایران در مرکز سیاستهای آمریکا در منطقه قرار گرفته و در راس آنها برنامه صلح آمیز هسته‌ای ایران و چگونگی مشارکت ایران در امنیت منطقه است. بنا به گفته ریچارد هاس و مارتین ایندایک: «کلید تغییرات در خاورمیانه است و آمریکا چاره‌ای ندارد جز اینکه در نگاه خود به خاورمیانه بازنگری کند»^{۲۰} به اعتقاد این دو، آنچه در خاورمیانه رخ می‌دهد تنها منحصر به خاورمیانه نخواهد بود. مبارزه با تروریسم، تکثیر سلاحهای هسته‌ای، حفظ امنیت انرژی و حل و فصل مشکلات بین‌المللی منوط به اداره کردن خاورمیانه است.^{۲۱} در نهایت اینکه، با اذعان به چالش ایران در مقابل راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقرار باراک

اوباما نسبت به ناتوانی آمریکا در تغییر معادلات ایران^{۲۲} و ناتوانی در دیکته کردن سیاستهای خود در برنامه فناوری هسته ای ایران و به کنار گذاشتن گزینه نظامی و لزوم گفتگو با ایران بر سر طیفی از موضوعات در کل خاورمیانه، سیستم امنیتی آینده بیشتر متأثر از نوع تعامل و یا تقابل ایران با آمریکا خواهد بود.

نتیجه گیری

اکنون پس از ۱۱ سپتامبر مشخص شده است که تحولات در روابط و تعامل آمریکا، شورای همکاری خلیج فارس، ایران و عراق بسیار پیچیده تر از سالهای قبل شده است. سیاست مهار دو جانبه با حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق و سرنگونی صدام حسین خاتمه یافته و منطقه دوران گذر خود را طی می کند. اگرچه حمله آمریکا به عراق فرصتهایی برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کرد که بزرگ ترین آن تسکین نگرانیهای ایران از جبهه غربی خود بوده و به علاوه تعامل منطقی ایران با حکومت عراق می تواند نقطه عطفی در بهبود روابط بین این دو قدرت منطقه ایجاد کند، ولی از طرفی دیگر پتانسیل بی ثباتیهای عراق جدید و آثار آن بر همسایگان می تواند هرگونه سیستم امنیتی مطلوب را تا آینده پیش بینی ناپذیر با تاخیر مواجه ساخته و این چالشهای بین ایران و کشورهای منطقه را بیشتر خواهد کرد.

تحولات اخیر در منطقه خلیج فارس در دو جهت متناقض پیش رفته است؛ از یک سو چالشهای بین جمهوری اسلامی ایران با آمریکا تشدید شده است که عمده ترین آنها در دو حوزه تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی است، ولی روابط ایران، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به ویژه با بزرگ ترین عضو آن یعنی عربستان سعودی بهبود نسبی یافته است. در واقع این نکته به منزله آن است که بین دستور کارهای آمریکا با دستور کارهای متحدانش تباین وجود دارد. متحدان منطقه ای آمریکا در برخی حوزه ها دیدگاههای نسبتاً مشترکی در خصوص تحولات منطقه مثل ثبات در عراق دارند و این امر فرصتی برای جمهوری اسلامی ایران در جهت گام برداشتن برای همکاریهای امنیتی آینده فراهم می کند. به رغم این

فرصت‌های مساعد، با چالش‌های مطرح شده بین ایران و ایالات متحده و نیز اختلاف نظر کشورهای منطقه در مورد عراق در برخی حوزه‌ها، بعید است که ایران در سیستم امنیتی منطقه پذیرفته شود. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در صورت انتخاب بین ایران و آمریکا برای رهبری در خلیج فارس، ایالات متحده را کماکان بر خواهند گزید. از طرف دیگر بعید است که ایالات متحده با وضعیت کنونی که جمهوری اسلامی ایران را شدیدترین چالش پس از جنگ عراق بر منافع منطقه‌ای خود تلقی می‌کند، ایران را در سیستم امنیتی مورد نظر مشارکت دهد. همچنان که جوزف مک میلان بیان می‌کند: «هر نوع حکومت ایرانی در آینده (حتی هم سو با آمریکا) خود را به مثابه قدرت مسلط در خلیج فارس [خلیج فارس] خواهد دید، ضمن اینکه هر نوع حکومت آمریکا نیز پس از درسه‌های دهه ۱۹۸۰ یاد گرفته است اغلب به ایرانی که نقش قدرت مسلط را ایفا کند، اعتماد نکند. بنابراین تحت حتی خوش‌بینانه‌ترین شرایط، تنش بین واشنگتن و تهران در خصوص ساختار امنیت منطقه‌ای باقی خواهد ماند. در خوش‌بینانه‌ترین شرایط، تکامل و تحولات سیاسی در ایران ممکن است به آمریکا این امکان را بدهد که تعهدات و آرایش نظامی خود را در خلیج فارس تعدیل نماید، اما شکی نیست که به این زودی آنها را بر نخواهد چید.»

به علاوه اگرچه روابط دوستی میان ایران و کشورهای عرب گسترش یافته، ولی واقعیت این است که این دوستی به حیطه امنیتی تا آینده نزدیک گسترش نخواهد یافت. جمهوری اسلامی ایران در ۲۰۰ سال اخیر هیچ تهدید آشکاری علیه همسایگان خود نداشته است، ولی با موقعیت ویژه‌ای که ایران در منطقه خلیج فارس دارد آنها از یک قدرتمند نگران هستند. به علاوه اینکه بزرگ‌نمایی تهدید ایران و تبلیغات بر ایران هراسی این نگرانی را بیشتر می‌نماید. در منطقه‌ای که کانون توجه قدرتهای بزرگ جهانی است، رسیدن به رژیم همکاری امنیتی بدون مشارکت همه بازیگران منطقه و نیز چند جانبه‌گرایی به این آسانی نیست. صرفاً در یک مورد کشورها به این بینش از همکاری امنیتی خواهند رسید و آن اینکه، اصلاحات واقعی در همه کشورهای منطقه صورت گیرد و بالاخره کشورها به سطح واقعی دموکراسی برسند. تا آن زمان، هنوز فاصله زیادی وجود دارد. نتیجه اینکه در صورتی که سیاست‌گذاران

جمهوری اسلامی ایران از فرصتهای موجود نتوانند بهره برداری نمایند و یا در موضوعات مورد کشمکش همچنان روابط تیره باقی بماند، ایران نه تنها از مشارکت در سیستم امنیتی مثل دوره پس از جنگ دوم خلیج فارس محروم خواهد شد، بلکه ممکن است یک اتحاد جدیدی به همراه آمریکا بر ضد ایران شکل گرفته و المثنای جنگ سرد در چارچوب محدود منطقه ای با سیاستهای «مهار» ایران شکل گیرد، چیزی که برخی محافل فکری آمریکا به آن تأکید دارند؛ به عنوان نمونه، کنث پولاک طی مصاحبه ای بیان داشته است که آمریکا قدرتهای بزرگی همچون شوروی و نیز کره شمالی را مهار کرده و اگر لازم باشد این سیاست را در مورد ایران نیز به کار خواهد برد. خانم کلینتون هم به طور ضمنی از حمایت چتر هسته ای آمریکا بر فراز کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در صورت شکست مذاکرات هسته ای صحبت به میان آورده است.

پاورقیها:

۱. گروه تحقیق و تالیف، «دیدگاههای منطقه‌ای و بین‌المللی به امنیت در خلیج فارس؛ تعامل سیاست و اقتصاد»، ماهنامه نگاه، آبان و آذر ۱۳۸۲، صص ۴۶-۴۵.
۲. هرمیداس باوند، «فرصتها و چالشهای ایران در خلیج فارس و دریای خزر»، (سخنرانی)، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهیدبهشتی، آبان ۱۳۸۴.
3. Christin Marschall, *Iran's Persian Gulf Policy: From Khomeini to Khatami*, Routledge Curzon, 2003, PP. 7-9.
۴. شهروز ابراهیمی، «عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۳، صص ۵۵۷.
۵. حسین مسعودنیا، «ترتیبات امنیتی در خلیج فارس پس از اشغال عراق و نقش جمهوری اسلامی ایران»، راهبرد دفاعی، پاییز ۱۳۸۳، صص ۹۳.
۶. امیر اسدیان، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، صص ۱۱۹-۱۲۰.
7. See; "Iran's Emerging Security Environment and Relations with the United States: Dynamics and Prospects," ceip.org/files/projects/pdf/Testimony/Hadian103003.search
8. Joseph McMillan, "U.S. Interests and Objectives," in: *the United States and the Persian Gulf: Reshaping Security Strategy for the Post Containment Era*, Richard Sokolsky(ed.), Washington D.C.: National Defense University Press, 2003, PP. 21-28.
۹. امیر اسدیان، همان، صص ۱۳۹.
۱۰. ریموند هینه بوش، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، زمستان ۱۳۸۲.
11. Judith S. Yaphe, "Gulf Security Perceptions and Strategies," in; Richard Sokolosky(ed.), *ibid.*, PP. 37-38.
12. James Baker, "Iran and It's Strategic Role in the Persian Gulf: Policy Options for the United States," Baker Institute Study, June 1998, No.7.
13. Kenneth Katzman, "the Persian Gulf: Issues for U.S Policy 2003," Congressional Research Service x the library of Congress, February 2, 2003. www.Worldcatlibraries.org/wcpa/ow/0233385fo366a19afeb4_dao9e526.>
14. Shane Jones, "Obama's Middle East Policy: Still Emperialist," *Socialist Appeal*, July 21, 2009.
15. *Ibid.*
16. See: Dalia Dassa Kaye & Fredric Wehrey, "Containing Iran? Avoiding a Two-Dimensional Strategy in a Four-Dimensional Region," *The Washington Quarterly*, July 2009, P. 37.
17. *Ibid.*, p. 39.
18. Quoted from Dalia Dassa Kaye & fredric Wehrey, *Egyptian Analyst*, Interview

- with Authors, Cairo, Egypt, February 2008 (hereinafter EgyptianAnalyst Interview).
19. Quoted From Dalia Dassa Kaye & Fredric Wehrey, “ Former Egyptian Foreign Ministry Official,” Interview with Authors, Cairo, Egypt, February 2008.
20. Richard Haass & Martin Indyk, “Beyond Iraq,” *Foreign Affairs*, January/February 2009, PP.1-10.
http://www.cfr.org/publication/17938/beyond_iraq.html
21. Ibid.
22. <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=63824>

